

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح شد در شروط متعاقدين به تعبیر مرحوم شیخ این است که متعاقدين یا مأذون هستند از طرف خود مالک، مثل همین وکالت و این ها، یا مأذون هستند از طرف شارع، اذن شرعی دارند. این مثل پدر و جد. اذن شرعی دارند که در مال طفل می توانند تصرف بکنند. به این مناسبت ایشان بحث ولایت اب و جد را مطرح کردند. طبعاً به مناسبتی که شارع اجازه بدهد، بعد از آن هم متعرض ولایت فقیه شده اند. به همین مناسبت متعارف در حوزه های ما این است که بحث ولایت فقیه را اینجا در مکاسب متعرض می شوند.

ما در درس آقای خویی که بودیم خدمت ایشان، در کتاب صوم به مناسبت اینکه هلال ثابت می شود به حکم حاکم یا نه، ایشان آنجا متعرض ولایت فقیه شدند. یک هفته طول کشید؛ ولایت فقیه ایشان خیلی مختصر بود. یک هفته طول کشید، خب ایشان منکر ولایت فقیه اند. ایشان قاضی را هم قبول ندارند، قاضی منصوب را هم قبول ندارند چه برسد به ولایت در امور اداری و اجتماعی. علی ای حال مگر امور خارجی که لابد منه که قدر متیقنش فقیه است که اصطلاحاً «حِسْبِهِ» به آن می گویند. ان شاء الله می آید.

ایشان مرحوم شیخ متعرض ولایت اب و جد شده اند و اولاً ایشان یک دلیل اجمالی بر مطلب آورده اند؛ یعنی مکاسب مرحوم شیخ مثل رسائل ایشان عنوان ندارد امروز در کتاب ها در ویرایش، عنوان ها را جدا می کنند، بحث را جدا می کنند که اشتباه نشود. پس بحث اول، دلیل اجمالی بر ولایت اب و جد؛ این دلیل را ایشان این گونه گرفته اند: اولاً اجماع که مسلم است؛ اجماع هست، حتی ادعای اجماع مسلمین شده است. من عرض کردم بعید نیست که اجماع اهل کتاب باشد، یعنی یهودیان هم اجماع داشته باشند. به دلیل اجماع، «قبل الاجماع»؛ ایشان تعبیر به قبل الاجماع کرد دیروز عرض کردم می خواهد بگوید اجماع حجت نیست. اگر بگوید «بعد الاجماع»، اجماع حجت است. این اصطلاحی بوده است: «یدل علیه قبل الاجماع، بعد الاجماع».

اگر بعد الاجماع گفتند، یعنی اجماع حجت است. قبل الاجماع یعنی اجماع حجت نیست. چرا؟ چون اجماع مبتنی است بر همین ادله، ادله ای که داریم. پس تعبدی نیست؛ اجماع چیز تعبدی نیست. و عرض کردیم تعبدی بودن اجماع در دنیای اسلام مطرح شده است کلاً، لکن اختلاف شدیدی وجود دارد. اهل سنت آن را به عنوان مصدر تشریع مثل کتاب و سنت می دانند، شیعه آن را به عنوان طریق وصول به قول امام، طریقت برای

آن قائلند؛ مصدر تشریع نیست، از باب حجت است، حجت و امارات است. از باب کاشفیت به قول خودشان. در باب کاشفیت آن هم اختلافاتی دارند که جای آن اینجا نیست.

اهل سنت هم مصدر می دانند عده زیادی شان. بعضی ها هم که گفتند بعدها امکان ندارد و علمای اسلام زیاد پراکنده شدند، نمی شود اجماع را ادعا کرد؛ اشکال صغروی کردند. عده ای از آن ها هم گفتند مثل مالک، اجماع خصوص اهل مدینه را حجت می داند؛ در عده ای از احکام که روایت نیست، به اجماع اهل مدینه. و عرض کردیم در کتاب مالک این زیاد است، در موطأ مالک این مطلب زیاد است. کلاً مواردی که ایشان ادعای اجماع کرده است ۳۰۱ مورد است. کتاب ها در شرح این موارد نوشته اند؛ من یک دوره اش را دارم، سه جلد در شرح اجماعات مالک. و ابن حزم و ظاهری ها اجماع صحابه را حجت می دانند. در کلمات زیدی ها اجماع العترة آمده است؛ حالا من در ذهنم نیست که آیا به عنوان حجت می گویند یا نه، اما اجماع العترة، وعلیه اجماع العترة، در عده ای از کتب زیدی توسط یعنی ظاهر استدلال به ظاهرش تمسک به اجماع عتره هم هست و نمی دانم کاشفیت است یا مصدر تشریع است.

و «یدل علیه قبل الاجماع الاخبار المستفیضة المصرحة فی موارد كثيرة»؛ شیخ اجمالاً اشاره کرد عرض کردم اگر آقایان منیه الطالب مرحوم نائینی را داشته باشید، ایشان عده ای از موارد را، در حج هست، در چه هست، عده ای از مواردی که آمده، در باب نکاح هست آمده است. و «فحوی سلطنتهما علی بضع البنت فی باب النکاح». فحوی یعنی اولویت به اصطلاح؛ به قول آقایان مفهوم موافق. مفهوم موافق را اولویت، مفهوم موافق در مقابل مفهوم مخالف مثل شرط و این ها. فحوی یعنی اولویت، «بالاولی». اگر بنا بشود که اب و جد بر ازدواج دختر ولایت داشته باشند، به طریق اولی بر مال او ولایت دارند. چون اگر بر مسئله ی ازدواج که مسئله بسیار مهمی است سلطنت بود، بر مسئله مال که از آن خیلی ضعیف تر است مسئله مال نسبت به مسئله زوجیت خیلی کمتر است، خب به طریق اولی؛ این فحوی منظورشان این است. به طریق اولی. البته این فحوی باید اثبات بشود، یعنی اثبات این که باید در لسان دلیل به گونه ای باشد که قابل تحمل، قابل استدلال به فحوی و اولویت آن باشد.

و بعد از آن هم حالا آن سلطنت در باب، آیا مثل همین ولایتی است که ایشان در اینجا در مال تصرف می کند؟ عرض کردم خیلی روشن نیست، بعد در دنباله بحث ان شاء الله. این بحث ها گذشت البته الان داریم تکرار می کنیم. و المشهور، بحث دوم؛ پس بحث اول اقامه دلیل اجمالی بر این مطلب. این بحث اول ایشان هم همین دو سطر بود. این بحث اول ایشان؛ این عنوان را اگر بخواهیم بدیهیم خوب است. در این چایی که الان دست من است، یک کار خوبی کرده اند عنوان داده اند؛ حالا یک و دو و شماره نگذاشته اند اما در حاشیه عنوان ها را خودشان نوشته اند برای اینکه در متن کتاب تصرف نکرده باشند. امروزه در ویرایش ها غالباً در متن کتاب تصرف می کنند. بین گروه ها یا مثلاً بین پرانتز یا با یک خط مغایری در سطر، یعنی

سر عنوان آنجا عنوان را می آورند. ایشان عنوان را در خارج نوشته است که با متن خلط نشود، با متن مؤلف خلط نشود. این هم راهی است به هر حال. حتی در باب جمع آوری اخبار هم همین طور است، شاید تعجب بکنید؛ حتی کتاب های مشهور مثلاً صحیح بخاری این گونه است، مثلاً عنوان باب دارد، مثلاً دو یا سه روایت می آورد، یا کمتر یا بیشتر. عنوان باب صحیح مسلم در میان کتب صحاح سته و حتی بسیاری از کتب اهل سنت در باب اخبار، این امتیاز عجیبی دارد؛ عنوان را در حاشیه می برد، خود مؤلف در حاشیه آورده است. یعنی متن کتاب فقط روایات است؛ دقت بکنید متن کتاب فقط روایات است، شما غیر از روایت در متن نمی بینید، اما عنوان باب را در حاشیه، خود مسلم آورده است، خود مسلم در حاشیه اضافه کرده است که مبدا با روایات خلط بشود، با خود روایت. این در صحاح ست نیست؛ یعنی در صحاح ست فقط همین مسلم این کار را کرده است، بقیه صحاح یعنی چهار سنن با این دو صحیح، فقط همین صحیح مسلم؛ بقیه شان نه، عنوان در متن کتاب است. «باب کذا» و بعد روایت آورده است؛ مثل کافی که ما داریم، مثل تهذیب، در خود متن عنوان هست، مثل فقیه مثلاً. البته این فقیهی که اخیراً چاپ کرده اند، بعضی عناوین را اضافه کرده اند، خود محقق کتاب اضافه کرده است، لکن عده ای از عناوین در خود اصل کتاب مرحوم صدوق هست، عده ای از عناوین اضافه شده است.

اینجا آمده اند این عناوین را در حاشیه قرار داده اند. البته خوب هم بود یک رقمی هم می دادند، بحث اول، می توانستند بنویسند بحث اول. این بحث اولی است که مرحوم شیخ خودش نوشته است؛ طریقه کتب قدیم ما این طور بوده است، اکتفا به همان که در ذهنشان هست می کردند نه اینکه بنویسند.

و المشهور عدم اعتبار العدالة؛ بحث اول، آیا در اب و جد اعتبار عدالت هست یا نه؟ باید عدلین باشند یا نه؟ مشهور این است و بله «عدم اعتبار العدالة للاصل»؛ که اگر شک کردیم این قید معتبر است یا نه، اصالة البرائة جاری می شود، اصالة العدم. چون شرط دیگر، آیا شرط آن عدالت هست یا نه؟ بنا بر اینکه مشهور بین علمای ما این است که اگر شک در شرطیت و جزئیت شد، اصالة البراءه جاری می شود. اینجا شک در شرطیت است؛ آیا در پدر و جد شرط است عادل باشند؟ اصالة عدم الاعتبار.

دو، «والاطلاقات»؛ اطلاقات مرادش همان اطلاقاتی است که در روایات آمده، مال پدر است، قید نزده است که پدر عادل باشد. البته عرض کردم این اطلاقات بیشتر اصطلاحی است. ما دیروز در بحث اصول عرض کردیم، یک بحثی آقایان دارند که اطلاق، مدلول تصویری است یا مدلول تصدیقی؛ اختلاف کرده اند. عرض کردیم اختلاف نکنید، اطلاق اصولاً معنایش فرق می کند. ما چند معنا برای اطلاق عرض کردیم که حالا دیگر نمی خواهیم وارد آن معانی بشویم. اطلاق در این گونه جاها اصولاً دو نوع است. یک بار اطلاق منظور این است که «عدم قرینه»؛ تا قرینه نیابد، پس کلام اطلاق دارد، تا همین جا اطلاق، این مدلول تصویری است. لذا اینکه می گوید اطلاق صیغه اقتضا می کند واجب تعیینی باشد درست است؛ تا

یک واجبی را گفت و «أو» نیاورد، همین که «أو» نیاورد می شود واجب تعیینی. نمی خواهد دیگر بگوییم «أو» نیاورده است پس مقدمات حکمت؛ نه، هیچ نمی خواهد، مقدمات حکمت هم نمی خواهد، همین که «أو» نیاورد می شود واجب تعیینی. این اطلاق یعنی عدم قید، همین که قیدی را اضافه نکرد؛ دقت می کنید؟ این اسمش مدلول تصویری است.

اما اطلاق دیگری داریم که مقدمات حکمت، در مقام بیان باشد؛ این دیگر باید احراز بکنیم که در مقام بیان باشد، خصوصیتی نیاورد، قیدی نیاورد، قدر متیقن نباشد الی آخر مقدمات؛ این اطلاق، مدلول تصدیقی است. دقت کردید؟ این اطلاق یعنی می گوید بله این لفظ مطلق است؛ یعنی به چه معنا؟ فرق بین مطلق و عام را هم عرض کردیم. عام اصولاً ناظر به افراد است، در اطلاق اصولاً ناظر به افراد نیست. عام اصولاً لفظی است که ناظر به افراد است، مثل «اکرم العلماء». اما مطلق ناظر به افراد نیست، ناظر به طبیعت است. اگر طبیعتی را آورد، گفت «اکرم العالم»، قید نزد، در مقام بیان هم بود نه اینکه می خواست ماهیت عالم را، فقط طبیعت عالم را بگوید و قید نزد مقدمات حکمت جاری شد، پس می گوییم تمام افراد را شامل می شود. و لذا اصطلاحشان این شد که مطلق یا شمولی است یا بدلی.

مطلق شمولی آن مطلقی است که شامل همه افراد بشود، مثل «والعصران الانسان لفی خسر»؛ انسان در اینجا مطلق شمولی است، یعنی تمام افراد انسان، نه فقط اجمالاً یک نفر، تمام افراد انسان. اما اگر که مرادش یک نفر بود مثل «لا تکرّم الفاسق»؛ ببینید اگر مرادش یک نفر بود و لذا بخواهیم بگوییم. اگر گفت «قلّد المجتهد» یا گفت «صدّق العادل»؛ حالا اینجا این را بگوییم دیگر حالا البته این نکات فنی فراوان دارد که حالا من یک نکته اش را بگویم؛ اگر گفت «صدّق العادل»، می گویند «صدّق العادل» شمولی است ولو مطلق است شمولی است، لذا «صدّق العادل» عادتاً حتی متعارضین را هم می گیرد، اما چون نمی شود بگیرد، لذا باید یک راهی برای حل تعارض پیدا کرد، اما «صدّق العادل» همه خبرهای عادل را می گیرد. اما اگر گفت «قلّد المجتهد»، این مطلق شمولی نیست، مطلق بدلی است. فرق این دو با هم، به حسب ظاهر تعبیر ادبی شان یکی است: «صدّق العادل»، «قلّد المجتهد».

چرا؟ چون تقلید بر این اساس است که انسان وظیفه خودش را نمی داند، جاهل است، به خبیر مراجعه می کند؛ وقتی به یک مجتهد مراجعه کرد دیگر وظیفه خودش را می داند، دیگر جای رجوع به مجتهد دوم نیست. اگر گفت آقای مجتهد، شما متولی مسجدی بشوید که متولی ندارد، خب این آقا متولی آن شد. این بحث را مرحوم نائینی هم دارند، البته عرض کردم به شکل دیگری. در بحث ولایت فقیه هم این می آید؛ اصلاً بحث ولایت فقیه اگر گفت که برای فقیه ولایت هست، این از قبیل «قلّد المجتهد» است. چون این مسجد متولی نداشت گفتند فقیه متولی بشود، حالا اگر فقیه آمد

متولی شد، فقیه آمد متولی شد، دیگر مسجد بدون متولی نیست، دیگر عنوان نیست اصلاً، آن عنوان دیگر محقق یعنی مسجد بلا متولی، فقیه بیاید تصدی پیدا بکند، این تعبیری است که مرحوم نائینی ان شاء الله در بحث ولایت فقیه متعرض می‌شویم.

لذا بحث ولایت فقیه به قول آقایان از قبیل صرف الوجود است یا حالا به قول ما مطلقش بدلی. صرف الوجود یک حقیقتی است که دارای فرد واحد است. فرد دوم دیگر ندارد. به خلاف وجود ساری، دارای افراد متکثری است. اگر گفت «قلد المجتهد»، این از قبیل صرف الوجود است. اگر گفت ولایت، مثلاً «فارجعوا فیها الی روات احادیثنا»، این از قبیل صرف الوجود است. چون اگر به فقهی مراجعه شد و تصدی پیدا کرد، تصدی هم می‌خواهد خودش حالا، مراجعه به فقیه کافی نیست و تصدی پیدا کرد و مردم هم قبول کردند، این دیگر جامعه‌ای نیست که بدون متولی باشد، بدون ولی باشد. دیگر معنا ندارد مجتهد؛ این که می‌گویند اگر مجتهدین متعدد شدند پس همه ولایت دارند، این اصلاً باطل است این تصور؛ چون ولایت طبیعتاً صرف الوجود است. صرف الوجود وجود دوم ندارد، وجود سوم ندارد. ولایت طبیعتش این است؛ ولایت مثلاً اگر بچه‌ای است که پدر ندارد، خب...

یکی از حضار: تشخیصش چطور است استاد آن وقت؟

آیت الله مددی: تشخیصش راه عرفی است دیگر. یک بعضی جاهایش صعب است به هر حال، همه چیز صعب است آقا.

یکی از حضار: نه نه، اگر بخواهیم اینکه تماماً...

آیت الله مددی: خب عنوانش واضح است دیگر. می‌گویند مسجدی که معطل مانده و کسی متولی نیست، شما برو، فقیه برو آنجا متصدی بشود. حالا یک فقیه رفت متصدی شد، فقیه دوم برای چه بیاید دیگر؟ «قلد المجتهد» چرا؟ به خاطر رجوع جاهل به عالم. شما از یک عالمی تقلید کردید، دیگر الان شما جاهل نیستید. و لذا من عرض کردم، خوب دقت کنید، عده‌ای از مواردی که در آن کلمه علم آمده است احتمالاً شامل علم تقلیدی هم بشود. این هم یک نکته‌ای است، به قول ایشان می‌گویند صعب. این است که مرحوم صدوق می‌گوید «سمعت المشایخ مذاکره در قم»، که مثلاً مذاکره العلم در لیلۃ القدر خوب است، شاید علم تقلیدی را هم شامل بشود. مثلاً این مقلد بگوید آقا مجتهد من نظرش این است، می‌گویند نیست، رساله بیاورم بحث بکنم بررسی بکنم، همین، همین کار تقلید است لکن مذاکره علم است؛ علم تقلیدی. این هم بشود.

حتی عرض کردیم مرحوم صاحب جواهر قدس الله نفسه قائل بود «فانظروا الی رجل یعلم شیئاً من قضائنا»، این «یعلم» را به علم تقلیدی هم زده است. هم مرحوم محقق قمی صاحب قوانین عقیده‌اش این است، هم صاحب جواهر. و لذا می‌گویند مقلد هم می‌تواند قاضی بشود. مهم این است «یعلم شیئاً». یعلم شامل علم تقلیدی هم می‌شود. دلیل باید بیاید که یعلم یعنی عن اجتهاد. آن هم علم است دیگر، بالاخره احکام را می‌داند.

این که احکام را بداند؛ شوخی می کنند که آن پادشاه وقت در ایران گفته بود که این صاحب جواهر درسش مثل دکان رنگریزی است، هر کسی در درسش برود مجتهد می شود. مثل دکان دکان رنگریزی است، لباس می بردند رنگ؛ این کلام به صاحب جواهر رسید، گفت آقا من نگفتم درس من دکان رنگریزی است. من گفتم اگر کسی درس من را شناخته و طلبه هست، اجازه می دهم قضاوت را، چون در قضاوت تقلید هم کافی است، همین که می فهمد...

یکی از حضار: قاضی ولی است، مقلد ولایت که ندارد، قاضی باید ولی باشد، اینکه مقلد است ولایتش چطور ثابت می شود؟

آیت الله مددی: علم دارد دیگر خب. عن تقلید باشد. ایشان گفت آقا من نگفتم درس من دکان رنگریزی است. من گفتم که لازم نیست در قاضی مجتهد باشد. وقتی آمد دیدم می فهمد، می تواند حتی عن تقلید، تقلیدش درست باشد و انجام بدهد و علم را، مسائل را درک بکند، می تواند قاضی بشود. نه اینکه این مجتهد است؛ مقلد است اما می تواند قاضی بشود چون فتوای من این است که مقلد می تواند قاضی بشود. دقت فرمودید؟ این یک مطلبی است، یک نکته ای است که بعضی از؛

آن وقت در آنجا آقایان می گویند چون علم مقوله بالتشکیک است، اگر ما بودیم حتی بهترین درجه علم در غیر حضرت حق تعالی، درجه علم درجه علم انبیا و اولیا است، مثلاً ائمه علیهم السلام که اینجا مراد نیست؛ پس چون مقوله بالتشکیک است آن درجه بالای علم که واقعا علم است، علم تقلیدی متزلزل است. درست است علم الان دارد، مقلدش هم این را گفته است، این مقلد تا مردویکی دیگر آمد باز عوض می شود. «یعلم شیئا من قضائنا» ظاهرش این است که باید یک علمی باشد که متزلزل نباشد. علم تقلیدی حالت متزلزل دارد آن علم اجتهادی است که حالت متزلزل ندارد. هر چقدر با او مناقشه کنند مطلبش را قبول نمی کند طرف مقابل، قبول نمی کند، دقت می کنید؟

این بحثی که هست این است. مرحوم محقق قمی و مرحوم صاحب جواهر قائل بودند که نه آقا مقلد هم باشد، تقلیدش درست باشد، می تواند قاضی باشد. «یعلم» خصوص علم اجتهادی نیست، علم تقلیدی را هم شامل می شود. عرض کردیم جمله ای از روایاتی که در آن علم هست بعید نیست که انصافاً شامل علم تقلیدی بشود. اما جمله نه، باید علمی باشد که ثابت باشد که اصطلاحاً به آن می گوئیم علم اجتهادی.

علی ای حال مرحوم شیخ قدس الله نفسه تمسک به اطلاقات می کند. مراد شیخ از اطلاقات در اینجا اطلاق تصدیقی است؛ مدلول تصدیقی. یعنی روایاتی که وارد شده در مقام بیان هم هستند. چون مثلاً «احل الله البیع» که به اطلاقش تمسک بکنیم می گوئیم شامل بیع به لغت فارسی هم می شود مثلاً. ممکن است بگویند ما چنین اطلاقی نداریم اصلاً ناظر به این نیست؛ به چه زبان باشد به چه لغت باشد اصلاً ناظر نیست، در مقام بیان نیست. این را اصطلاحاً می گویند اطلاقش مشکل دارد به این جهت. اما انصافاً مجموعه روایاتی که در پدر و جد هست از این جهت اطلاق

دارند یعنی مقدمات حکمت در آن‌ها جاری می‌شود. پس مراد ایشان از اطلاقات، اطلاق به مدلول تصدیقی است. یعنی مقدمات حکمت در آن جاری می‌شود و عدالت در آن شرط نیست؛ می‌خواهد عدل باشد یا عدل نباشد. مثل روایاتی که می‌گوید اجازه پدر در تزویج بنت، بنت باکره عاقله رشیده تاثیر دارد و متوقف بر اجازه پدر است، می‌خواهد پدر عادل باشد یا عادل نباشد، آنجا هم عدالت شرط نیست.

«و فحوی الاجماع المحکی عن التذکره علی ولایه الفاسق فی التزویج». بله، یکی از چیزهایی که باز خیلی از مشکلات کار است، این هم فحوی و هم اجماع، هر دوی‌شان مشکل دارد. بله ایشان می‌گویند مرحوم شیخ علامه قدس الله سره در تذکره ادعای اجماع کرده است که فاسق در باب تزویج ولایت دارد، بالا جماع. می‌گویند اگر این اجماع ثابت شد، این در باب مال به طریق اولی خواهد بود. دقت کنید این فحوی یعنی اولویت.

مرحوم شیخ هم عرض کردم شیخ انصاری قدس الله سره الشریف، ایشان کتابخانه خیلی کوچکی داشته است، لذا بیشترین مطالبی که ایشان نقل می‌کند «علی المحکی» است، همه‌اش محکی است. می‌گویند «الاجماع المحکی». معلوم می‌شود کتاب تذکره هم پیش ایشان نبوده است. عرض کردیم در این رساله نکاح و صوم است، کجاست کتابی که از ایشان چاپ شده است، مرحوم شیخ می‌گویند من از کتب اخبار فقط استبصار دارم. یعنی خب نه وسائل پیش ایشان بوده است، نه تهذیب بوده است، نه کافی بوده است، خیلی عجیب است. کتابخانه بسیار کوچک؛ می‌گویند فقط استبصار را دارم از کتب اخبار. تصریح می‌کند.

علی ای حال «الاجماع المحکی» معلوم است خود ایشان تذکره را ندیده‌اند یا نداشته‌اند که احتمالا نداشته‌اند. این اجماع فحوی‌اش این است. البته می‌دانید خب آقایان هم بالا جماعش اشکال دارند و هم در فحوی‌اش اشکال دارند. «خلافا للمحکی عن الوسيله». وسیله مال ابن حمزه مشهدی است، کتاب قشنگی است. به نظر من خیلی توجه به کتاب نشده است. عرض کردیم به شما، اصحاب ما، مخصوصا اصحاب قمی ما، که قرن سوم و چهارم، در قرن سوم و چهارم از زمان حضرت رضا علیه السلام این‌ها، کتب اصحاب ما از کوفه و بغداد و بصره و این‌ها به طرف قم آمده است. البته همه کتب نه، یک شرحی دارد که حالا جایش اینجا نیست و در بحث‌های فهرستی متعرض شدیم. به قم آمده است در قرن سوم مثل حسین بن سعید مثل فرض کنید مثل علی بن مهزیار مثل خود برادرش و کتب دیگری که در قم آمده است مثل کتاب‌های مرحوم احمد اشعری. این‌ها کتاب‌ها را در قرن سوم آوردند، در قرن چهارم هم آقایان قمی‌ها این‌ها را تنقیح کردند، تصحیح کردند، بررسی کردند و مقایسه کردند. انصافا این زحمتی که قمی‌ها در این دو قرن کشیدند خیلی تاثیرگذار است در حدیث ما. اصولا بنده همیشه می‌گویم، چون گاهی اشتباه می‌شود حالا این هم بحث تفصیل دارد و تفصیلش اینجا نیست، ارتکاز حدیثی شیعه در قم است. ارتکاز حدیثی شیعه و مخصوصا در مثل صدوق و استادش ابن الولید، که انصافا ابن الولید زحمت بسیار زیادی در تصحیح و تعریف کتب کشیده است و صدوق هم در روایات، شیخ کلینی هم در روایات.

شیخ کلینی اول قرن چهارم است و شیخ صدوق آخر قرن. بعد از شیخ صدوق هم متأسفانه در قم یک چهره‌ای که این طور باشد نمی‌شناسیم الان. اما آنچه در کتاب شیخ طوسی آمده است قرن پنجم در بغداد، اصولاً بغداد محل ارتکاز حدیثی شیعه نیست، اشتباه نشود. چون در کتب می‌گویند در کتب اربعه آمده است؛ توجه نشده است دو تا از این کتب در ارتکاز حدیثی شیعه است یکی کافی یکی فقیه، فقیه بیشتر، کافی گاهی حجت در نظر گرفته شده است، اما فقیه بیشتر. و مرحوم شیخ طوسی در بغداد تهذیب را نوشته است. بغداد ارتکاز حدیثی سنی است نه شیعی.

در ارتکاز حدیثی سنی حجیت مطرح است، نه تلقی. در ارتکاز حدیثی شیعه تلقی خیلی تأثیرگذار است، اما در ارتکاز حدیثی اهل سنت، فقهی هم همینطور، تلقی اصلاً وجود ندارد. آنچه که اثر دارد حجیت است. عرض کردم حجیت هم به آن‌ها متعلق به عدل است. البته ضابط را هم اضافه کرده‌اند؛ به خاطر آیه‌ی نباء. یعنی اینها معتقد بودند اهل سنت که شارع مقدس تعبداً به ما گفته است اگر عادل چیزی گفت، عادل ضابط، این را باید قبول بکنید. البته بعدها در قرن سوم دو قید دیگر هم اضافه کردند. تعریف حدیث صحیح پیش اهل سنت این است: «مَا يَرْوِيهِ عَدْلٌ ضَابِطٌ عَنْ مِثْلِهِ إِلَى آخِرِ الْإِسْنَادِ مِنْ غَيْرِ شُذُوزٍ وَلَا عِلَّةٍ». این دو قید را هم اضافه کردند. این تعریف حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و این‌ها بر این اساس این کتاب‌هایشان را نوشته‌اند. حدیث صحیح پیش آن‌ها این است و ادعایشان این است که این‌ها را ما تعبداً باید قبول کنیم؛ این حجیت، اسمش حجیت است.

حجیت پیش آن‌ها این قدر بالا رفته است که بعضی دیگر اصلاً غلو کرده‌اند. چون خدا رحمت کند مرحوم استاد آقای خویی نوشته‌اند کسی قائل نیست که حجیت چیزی را واقع قرار می‌دهد، نمی‌گویند این حدیث واقع است. نه، اهل سنت قائل هستند؛ ایشان تصور نکرده‌اند. در میان اهل سنت داریم؛ ابن حزم در کتاب «الإحكام في أصول الأحكام»، ابن حزم متعلق به قرن پنجم است، تقریباً معاصر شیخ طوسی است و وفاتش قبل از شیخ است، ۴۵۳، در اندلس بوده است. مرد خیلی ملایی است، مرد فوق‌العاده‌ای است انصافاً. ابن حزم قائل است که حدیث صحیح که اکنون معنایش را کردم، حدیث صحیح اصلاً مثل آیه قرآن است. لذا آیه مبارکه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» شاملش می‌شود. تصریح دارد به این عبارت، نه این‌که من استظهار کرده باشم. اصلاً تصریح دارد که مشمول این آیه مبارکه می‌شود؛ «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» حدیث صحیح. حدیث صحیح را مثل آیه قرآن در نظر گرفته است. دقت می‌کنید؟ مرحوم شیخ طوسی، البته معروف علمای سنت این نیست، حتی مثلاً علمای سنی مثل معتزله منکر حجیت هستند. در میان سنی‌ها دو طرف متضاد وجود دارد، مثل معتزله منکر حجیت هستند و حجیت را قبول ندارند.

یکی از حضار: یعنی ذکر عام گرفته بوده؟

آیت الله مددی: بله ابن حزم، خیلی حرف نامربوطی است انصافاً، حرف نامربوطی است انصافاً. این که آیه مبارکه شامل حدیث صحیح بشود، آن هم صحیح بخاری با آن احادیثی که دارد، خیلی عجیب و غریب است. علی ای حال یا صحیح مسلم، فرقی نمی کند. بنابراین خوب دقت بفرمایید، این کتاب تهذیب روی حجیت نوشته شده است، روی ارتکاز حدیثی سنی. لذا کتاب تهذیب مقدار زیادی احادیثی دارد که نه در کافی موجود است و نه در فقیه. اصولاً این تعارضی را که الان شما در روایات می بینید ریشه یابی بکنید، ریشه تعارض بیشترش به شیخ برمی گردد. یعنی اگر شیخ طوسی نبود شما از حدیث معارض خبر نداشتید. اصلاً خبر نداشتید حدیث معارضی وجود دارد. شاید نزدیک ۶۰ تا ۷۰ درصد تعارض ما به شیخ برمی گردد. البته شیخ هم رحمه الله قصد کار علمی بسیار خوبی داشته است. حجیت بحث غلطی که نیست. هدفش این بوده است که از حدیث شیعه در بغداد دفاع کند. چون مثلاً می گفتند رأی علمای شیعه فلان است، می گفتند آقا در کتاب های حدیثی شما، در کتاب ابن محبوب، در کتاب مثلاً حسین بن سعید خلاف شما موجود است. شیخ احادیث معارض را آورده است، حتی المقدور جمع کرده است و عده ای را هم طرح کرده است. این کار شیخ در کتاب است؛ حتی المقدور به یک نحوی جمع کرده است.

اصولاً مبدأ جمع در میان علمای ما مسلک اساسی مرحوم شیخ طوسی است و در میان اهل سنت هم وجود دارد؛ این ابن قتیبہ دینوری کتاب «تأویل مختلف الحديث» را دارد در باب جمع احادیث مختلفه. این تقریباً ۲۰۰ سال قبل از شیخ است، ۲۷۰ و خرده ای. ایشان هم جمع می کنند. کتاب «دعائم الاسلام» یک کتاب دارد به نام «ایضاح»، اخیراً قسمتی از آن پیدا شده و چاپ شده است. کتاب ایضاح مفصل بوده است؛ فعلاً این قسمت موجود است. این قسمت موجود نیز مسلک جمع است. این ۱۰۰ سال قبل از شیخ است، ۳۶۳ این حدود است. شیخ ۴۶۰ است. یعنی این مطلب در زیدی ها، در اسماعیلی ها، در سنی ها و در شیعه یک مسلکی است که وجود داشته است که ما حتی المقدور جمع بکنیم. اگر دو حدیث متعارض بودند، به یک نحوی این ها را جمع بکنیم. دقت فرمودید؟ این تصور نشود؛ البته در بین شیعه کسی که خیلی قائل به این مسلک است شیخ است. البته عده ای از وجوه جمعی را که شیخ فرموده اند هنوز هم تا الی یومنا هذا انجام می دهند؛ عده ای از آن هم که محل بحث بوده است، دیگر بحث آن در جای خودش باشد.

یکی از حضار: در فقه پیش از شیخ مطلقاً کسی متعرض نشده است؟

آیت الله مددی: خیلی کم، نداریم خیر.

خلافاً للمحکی. خب، من عرض کردم بهتان، رسیدیم به اینجا. پس شیخ «مبسوط» را نوشته است. مبسوط فقه تفریعی است. یعنی از آن فقهی که در روایات هست خارج شده است. خیلی از فروع فقهی را اضافه کرده است. عرض کردیم مبسوط متن کتابی که بوده، متعلق به یکی از علمای

شافعی بوده است که من هنوز ایشان را نشناخته‌ام. ایشان برداشته و فروع را از آنجا آورده است و بر اساس مذهب شیعه پاسخ داده است. مطالبی است که مثلاً در؛ فرض کنید از همان صبح اگر کسی مثلاً ریگ را ببلعد، آیا این هم مفطر صوم هست یا خیر؟ خوردن نیست، اصلاً ریگ خورده نمی‌شود، مثلاً، این‌ها در روایات نبوده است، در کتاب مبسوط بوده است و شیخ روی مبنای شیعه پاسخ داده است. دقت می‌کنید؟ لذا کتاب مبسوط اولین کتاب فقه تفریعی ماست.

«وسیله» یک فهرست مانند برای مبسوط است. ابن حمزه چون نوشته است، من گفتم عرض کنم خدمتتان، چون من با آن کار کرده‌ام. وسیله، وسیله ابن حمزه، «الوسیلة إلى نیل الفضیلة» یا «ابتغاء الفضیلة» نمی‌دانم چه. الوسیلة ابن حمزه رحمه الله طوسی مشهدی طوسی، ایشان این وسیله را که نوشته است، مثل فهرست وار کلمات مبسوط است و آن را مرتب هم کرده است. مثلاً مبسوط نوشته است «و یجب علیه فی کذا و کذا»، ایشان نوشته است «یجب ذلک فی خمسة موارد، فی ستة موارد، فی سبعة موارد»؛ خیلی هم مرتب کرده است. وسیله ابن حمزه امتیاز اساسی اش این است که این کتاب بر اساس فقه تفریعی است که شیخ طوسی نوشته است. اگر آقایان بخواهند خلاصه‌ای از فقه تفریعی شیخ طوسی را ببینند، در وسیله آمده است.

عرض کردم خود مرحوم شیخ طوسی «نهایه» دارد که این فقه ماثور است، روایات است. وسیله دارد که فقه تفریعی است. محقق قدس الله نفسه عده‌ای از فروع فقه تفریعی را با فقه ماثور جمع کرده است «شرایع» شده است. بهترین جمع بین فقه ماثور و تفریعی کتاب محقق است. از همه بهتر است. شرایع مرحوم محقق جمع کرده است؛ یک مقدار فقه ماثور است. فقه ماثور یعنی فقه روایات. اکنون من این نکته را هم اینجا عرض بکنم. فقه ماثور چطور نوشته شده است؟ الان شما هم می‌توانید بنویسید، خیلی راحت است، خیلی مشکل نیست. این جامع الاحادیث خوب الحمدلله در مقابلتان هست. هر بابی که دارد، احادیثی که به نظر خودتان معتبر است علامت بگذارید، احادیث مکرر را حذف کنید، سندش را حذف کنید، متن‌ها را به هم بچسبانید؛ می‌شود فقه ماثور.

«مقنع» شیخ صدوق این گونه است. سر این که علمای ما به کتاب رساله مرحوم، اسم کتاب رساله است، فقه پدر صدوق، صدوق پدر و صدوق پسر برگشته‌اند، «عند اعواز النصوص يرجع الی فتاوی ابنی بابویه» پدر و پسر. چرا؟ چون این‌ها فقه ماثور نوشته‌اند. نوشته‌ی مقنع این گونه بوده است. دقت کردید چه شد؟ خیلی هم آسان است. البته در آن زمان مشکل بود، در زمان ما خیلی آسان شده است. یک باب را بگیرید، احادیث معتبر، حالا به هر نحوی که معتبر می‌دانید روی مبانی مختلف، احادیث معتبر را جدا کنید، مکرراتش را حذف کنید، سندش را هم حذف کنید، متون را به صورت

مناسب به هم بچسبانید، می شود فقه مأثور. فقه مأثور ما این است. اسم این را من گذاشته ام عهد انتقال از نصوص به فتاوا. عهد انتقال از روایات به فتاوا. این زیربنای فقه اصلی ماست. از زمان شیخ طوسی فقه تفریعی آمد. فقه تفریعی فروعی بود که در فقه مأثور نبود، اضافات کرد.

محقق قدس الله نفسه در شرایع با یک کار لطیفی مقدار زیادی از فروعی که مناسب بود (چون فروع مبسوط خیلی زیاد است)، فروعی که مناسب بود را با فقه مأثور جمع کرد و شد «شرایع الاسلام». با یک نحو ترتیب فقهی و بیان فقهی با لسان فقهی؛ چون کار صدوق شاید خیلی ترتیب فقهی نداشت، اما نهاییه شیخ طوسی دارد. پس شیخ طوسی هم فقه مأثور دارد که نهاییه باشد. البته فقه نهاییه به این ترتیبی نیست که من گفتم. یک مقداری عبارت ها را کم و زیاد کرده است که مناسب متن فقهی بشود. فقه تفریعی هم دارد، وسیله فقه تفریعی شیخ طوسی است، شرایع بین هر دو جمع کرده است و به یک نحو بسیار بدیعی هم جمع کرده است. عده ای هم از علما که بعد شرح شرایع نوشتند، عده ای از فروع شیخ طوسی را آوردند و عده ای هم فروعی که شیخ طوسی نگفته بود تدریجاً به فقه اضافه شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین